

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی

سال چهاردهم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۴۰۱، پیاپی ۵۳، صص ۱۲۱-۱۵۰

DOI: 10.22099/JBA.2022.42718.4193

## بررسی حکایت و منظومه‌ی بلوچی «باگین بشکرد» و مقایسه‌ی آن با حکایت امیرنصر سامانی و قصیده‌ی «بوی جوی مولیان» رودکی

عبدالغفور جهاندیده\*

### چکیده

داستان‌سرایی در ادبیات ایرانی سابقه‌ی دیرینی دارد و در این میان، اقوام ایرانی به‌ویژه بلوچ‌ها جایگاه خاصی دارند. از جمله داستان‌های مشهور در ادبیات بلوچی، ماجرای برانگیختن سیدخان برای دیدار و وصال محبوب در هجران، به‌وسیله‌ی شاعر بلوچ، ابراهیم راسکی، است که شباهت زیادی به حکایت برانگیختن امیرنصر سامانی به‌وسیله‌ی رودکی برای بازگشت به بخارا دارد. ابراهیم راسکی سراینده‌ی منظومه‌ی «باگین بشکرد» از شاعران برجسته‌ی ادبیات بلوچی در اواخر قرن سیزدهم هجری است. این منظومه سراسر در وصف دلدار و اسب خان و مسیر راهی است که خان آن را می‌پیماید. ابراهیم با منظومه‌ی خود، خان را برانگیخت تا به‌سرعت برای دیدار و وصال دلدار به شهر او برود و این منظومه از این جهت، با بوی جوی مولیان رودکی قابل تطبیق است. رودکی قصیده‌ی بوی جوی مولیان را در قرن سوم و ابراهیم راسکی منظومه‌ی باگین بشکرد را در قرن سیزدهم هجری قمری سروده‌اند. این پژوهش به روش توصیفی و تحلیل محتوا انجام شده است و نشان می‌دهد که سراینده‌گان دو منظومه در توصیف مناظر و شخصیت‌ها و مسیر راه مهارت خاصی داشته‌اند. هدف اصلی تحقیق، معرفی داستان گمنام سیدخان و فاطمه و بیان همانندی‌های آن با حکایت امیر نصر و قصیده‌ی بوی جوی مولیان

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار jahandideh@cmu.ac.ir

رودکی است. خنیاگران بزرگ، نسل به نسل عامل ماندگاری منظومه‌ی باگین بشکرد بوده‌اند و آوازخوانان معاصر همچنان این منظومه را در مجالس بزم و موسیقی می‌خوانند. **واژه‌های کلیدی:** ابراهیم راسکی، ادبیات تطبیقی، بوی جوی مولیان، رودکی، شعر بلوچی.

#### ۱. مقدمه

درباره‌ی شعر و تأثیر آن بر احوال انسان‌ها سخنان و حکایت‌های گوناگونی گفته‌اند. نظامی عروضی در کتاب *چهارمقاله*، یکی از چهار مقالت را به شعر و شاعری و ویژگی‌های مربوط به این موضوع اختصاص داده است. وی در آغاز این بخش از کتاب، شاعری را صنعتی می‌داند که «معنی خُرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد و نیکو را در خلعت زشت بازنماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند» (نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۴۲) مرتضی مطهری شعر را سخنی می‌داند که نازله‌ی روح است و می‌گوید: «اهل سخن خوب می‌دانند که روح تا در اهتزاز نباشد، سخن خوش از آن صادر نمی‌شود.» (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۶).

حکایت‌ها و وقایع گوناگونی را در اثرگذاری شعر بر احوال انسان‌ها نقل کرده‌اند؛ برای نمونه در *اسرارالتوحید* آمده است که روزی قوآلی پیش شیخ ابوسعید این بیت از عماره مروزی را می‌خواند:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا بر دو لب بوسه دهم چونش بخوانی  
چنان در ابوسعید تأثیر گذاشت که همان لحظه با گروه صوفیان برخاست و به زیارت خاک عماره رفت (رک. محمدبن منور، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۶۷).

شعر و خنیاگری دو جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ ایرانی بوده است و شاعران و نوازندگان از طبقات ممتاز دربار پادشاهان و امیران به شمار می‌آمده و در بسیاری از دربارهای بزرگ پادشاهان و مجالس امیران، شاعران و خنیاگران نقش کارسازی داشته‌اند. «اسامی نوازندگانی چون باربد، نکیسا، بامشاد، رامتین و سرکش که از دوره‌ی ساسانیان باقی مانده، نشان‌دهنده‌ی اهمیتی است که برای موسیقی قائل بوده‌اند. افسانه‌هایی که درباره‌ی

رساندن درخواست‌ها و پیام‌های مهم توسط نوازندگان نزد شاه نقل شده، نشان‌دهنده‌ی تأثیر فوق‌العاده‌ی آنان بر شاهان است. از جمله‌ی این افسانه‌ها چگونگی رساندن خبر مرگ شب‌دیز به خسرو پرویز است» (اخیانی، ۱۳۸۸: ۱۷۲).

باربد مشهورترین موسیقی‌دان و شاعر دوره‌ی ساسانی است. در باب مهارت این هنرمند در خنیاگری گفته‌اند که هرگاه حادثه‌ی ناگواری رخ می‌داد و درباریان از رساندن خبر آن به شاه هراس داشتند، از باربد می‌خواستند تا به کمک شعر و آهنگ، خشم شاه را فرونشاند. از جمله‌ی این حوادث مرگ شب‌دیز، اسب محبوب خسرو پرویز، است. شاه سوگند خورده بود که هرکس خبر مرگ شب‌دیز را بیاورد، او را خواهد کشت. چون این حادثه روی داد، کسی جرئت آن را نداشت که به شاه بگوید. به ناچار از باربد کمک خواستند. او نزد شاه رفت و نغمه‌ای سرود و در میان نغمه‌های خود گفت: شب‌دیز نمی‌کوشد، نمی‌چرد و نمی‌خوابد. پرویز گفت: پس در این صورت مرده است. باربد گفت: شاه چنین فرموده‌اند، بدین ترتیب آخورسالار از مرگ رهایی یافت (رک. همان: ۱۷۹؛ تفضلی، ۱۳۶۷: ۲۲۲۶).

شعر بلوچی در گذشته همواره با ساز و آواز همراه و انتقال آن به صورت شفاهی بوده است. «همراهی آواز با شعر سبب می‌شده بر تأثیر و جاذبه‌ی و کاربرد آن افزوده شود؛ همچنین چون شکل شفاهی داشته، یادسپاری و حفظ و انتقال آن ممکن و سهل بوده است» (ذوالفقاری، ۱۳۹۶: ۷۳).

شعر و خنیاگری در ادبیات قوم بلوچ بسیار اهمیت داشته و تأثیر این دو هنر در حکایت‌های گوناگونی روایت شده است. از جمله‌ی این حکایت‌ها، ماجرای سیدخان و همسرش، فاطمه بشاگردی، است که ابراهیم راسکی با شعر باگین بشکرد، خان را وادار کرد به سوی همسرش که مدت‌ها از او دور بود، برود.

در این نوشتار ابتدا به دلیل گمنام بودن ماجرا و منظومه‌ی باگین بشکرد، به گزارش و بررسی آن می‌پردازیم و سپس آن را با حکایت ابونصر سامانی و شعر جوی مولیان رودکی مقایسه می‌کنیم.

### ۱.۱. بیان مسئله

«اختلاف زبان در بین آثار ادبی، شرط اصلی انجام پژوهش‌های تطبیقی است. رسالت ادبیات تطبیقی در مفهوم فوق، غنا بخشیدن به ادبیات و زبان ملی است؛ از این رو زبان و ادبیات ملی، بخش جدایی‌ناپذیر پژوهش‌های تطبیقی و یکی از ارکان آن است» (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۵). گزارش و معرفی داستان و منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد و بررسی تطبیقی آن با حکایت امیر نصر سامانی و قصیده‌ی جوی مولیان رودکی از اهداف و مسائل اساسی پژوهش حاضر است؛ بنابراین کوشش شده که ضمن معرفی این اثر گمنام بلوچی، مضامین مشترک و متفاوت این دو حکایت و منظومه بررسی شوند و به سؤال‌های زیر پاسخ داده شود: ۱. ماجرای سیدخان و فاطمه مربوط به چه زمان و مکانی است؟ ۲. شخصیت‌های دو ماجرا چه ویژگی‌های مشترکی دارند؟ ۳. دو حکایت در چه وقایعی همانند هستند؟ ۴. دو منظومه در چه ویژگی‌هایی قابل تطابق هستند؟

### ۱.۲. روش تحقیق

روش تحقیق در ماجرا و منظومه‌ی باگین بشکرد میدانی است. نگارنده، منظومه را از آواز خنیاگران و داستان آن را از زبان راویان شنیده و یادداشت کرده و پس از گردآوری داستان و منظومه، به روش تحلیلی و توصیفی با حکایت امیرنصر سامانی و قصیده‌ی باد جوی مولیان رودکی بررسی مقایسه‌ای کرده است.

مشهورترین خنیاگران و آوازخوانانی که این منظومه را خوانده‌اند، شادروانان ملاموسی راسکی، غلام‌قادر راسکی، کمالان هوت و قادر داد راسکی هستند که در این پژوهش از متن آواز همه‌ی آن‌ها استفاده شده است.

### ۱.۳. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی ماجرا و منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد هیچ تحقیق و تطبیقی انجام نشده است. خلاصه‌ای از داستان و منظومه‌ی آن را فقیر شاد به نقل از خنیاگران در کتاب میراث

(۲۰۱۶ چاپ پاکستان)، منتشر کرده است؛ اما درباره‌ی حکایت امیرنصر سامانی و قصیده‌ی رودکی، حسین ایمانیان (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «دو چکامه‌ای که دو امیر را به وطن بازآورد» به بررسی و تطبیق این داستان با داستان هارون‌الرشید و برگشت او به شهر بغداد پرداخته است. منصور نمّری، شاعر عرب، به درخواست زبیده، همسر هارون‌الرشید خلیفه‌ی قدرتمند عباسی، با قصیده‌ای عربی خلیفه را مشتاق کرد که به بغداد برگردد.

## ۲. بحث

### ۲.۱. معرفی سیدخان و فاطمه

سیدهان Sayadhān یا سیدخان که با نام سعیدخان هم مشهور است، فرزند حسین خان نارویی و از خوانین پر قدرت ایل نارویی مکران که بعدها به شیرانی مشهور شدند، بوده است. این امیر به دلیل سخاوت و بخشندگی، به صفت «سخی» شهرت داشته است. مرکز حکومت او در شهر گه geh (نیکشهر کنونی) بوده و در دوران حکومتش «افزایش سرودن اشعار حماسی و وصف قهرمانان محلی و پرداختن به مجالس بزم فراهم آمد تا بدان جا که بلوچ‌های مکران این دوره را سال‌های طلایی لقب داده‌اند و از آن به‌عنوان «دوره‌ی بلوچی» یاد می‌کنند» (برقعی، ۱۳۳۶: ۴۵).

فاطمه یا فاطمه‌نسا از نجیب‌زادگان منطقه‌ی بشاگرد بوده است و پدر و پدربزرگش شه‌وردی خان و الله‌وردی خان گویا از امیرانی بوده‌اند که حکومت محلی بشاگرد یا حوزه‌هایی از این منطقه را در دست داشته‌اند. برخی می‌گویند دایره‌ی حکومت آن‌ها تا شهر فنوج گسترده بوده است. از آنجا که سیدخان در سال ۱۳۳۳ هـ.ق، فوت کرده (رک. همان: ۴۶)؛ بنابراین این داستان مربوط به دوره‌ی قاجار است.

### ۲.۲. گزارش ماجرای سیدخان و فاطمه

ماجرای دیدار و هجران این دو تن را به چندگونه روایت می‌کنند و اختلاف‌هایی در این زمینه وجود دارد. قریب‌به‌اتفاق اختلاف روایات در دیدار نخستین و موقعیت

خانواده‌ی فاطمه است و در بقیه‌ی ماجرا که موضوع منظومه‌ی باغین بشکر است، اختلاف چندانی وجود ندارد. در روایتی آمده است که سردار سیدخان به نوعی بر حکومت پدر و پدربزرگ فاطمه مسلط می‌شود و این بانو را پس از این تسلط می‌بیند و جریان عشق و ازدواج پیش می‌آید. در روایتی دیگر، جنگ و تسلطی در کار نیست؛ بلکه سیدخان به قصد سر زدن از حوزه‌های فرمانروایی خود و جمع‌آوری مالیات به محل حکومت پدر فاطمه می‌رود و بانو را در آنجا می‌بیند و پس از خواستگاری، عقد می‌کند. به نظر می‌رسد روایت نخست قابل قبول‌تر باشد.

خان پس از عقد، بنا به دلایل نامعلوم نمی‌تواند بیش از چند روز در کنار همسرش بماند؛ حتی برخی می‌گویند که فرصت رفتن به حجله را پیدا نمی‌کند و آن را به زمانی دیگر وامی‌گذارد و با گروه همراهان خود، به مرکز حکمرانی خود شهر «گه» (نیکشهر) برمی‌گردد. یک سال از این ماجرا می‌گذرد، فاطمه از هجران همسر خود بی‌قرار می‌شود، چاره‌ای می‌اندیشد و پیکی را همراه با هدیه‌ای نزد ملاابراهیم راسکی می‌فرستد که کاری مانند طلسم و تعویذ انجام دهد تا همسر در هجران او به خانه برگردد. فاطمه به ابراهیم قول می‌دهد که در صورتی که با تعویذ یا هر فنی که می‌داند، کاری بکند که به آرزویش برسد، پاداشی بزرگ را به او خواهد داد. ملاابراهیم کلید حل مشکل را می‌دانست و آن چیزی جز طلسم شعر سحرگونه او نبود. سحرگاهان کاغذ و قلمی برمی‌دارد و در ساحل دریای چابهار می‌نشیند و تا هنگام ظهر، شعر مشهور باغین بشکر (بشاگرد آباد) را می‌سراید و آن را پیش خود نگه می‌دارد و مترصد فرصتی می‌شود تا شعرش را به گوش خان برساند. روایت بر دوگونه است؛ گویند ابراهیم خنیاگر نبود تا با خنیاگری خود گیرایی شعرش را دوچندان کند؛ بنابراین شعر خود را به خنیاگری خوش‌آواز به نام پهلوان عبدالرحیم داد که آن را با آواز چنگ با حضور ابراهیم، در مجلس خان بخواند. مجلس خان برپا بود و مردم از هرسو به آنجا آمده بودند. طبق معمول شعرخوانی و خنیاگری، زینت‌بخش مجلس بود. خنیاگر آواز خود را با شعر ملاابراهیم آغاز کرد و آن را با آوازی بسیار دلنشین خواند.

در روایتی دیگر گویند: روزی سیدخان در چابهار از ملاابراهیم که در کنار او نشسته بود، درخواست کرد که با خواندن شعر، گرمی مجلس را بیفزاید. ملا فرصت را غنیمت شمرد و شعر بلند خود را در حضور او خواند.

سردار سیدخان، شعر دوست و سخن‌سنج بود و با متوجه شدن موضوع و تحت‌تأثیر گرفتن از شعر ملاابراهیم، بی‌درنگ بدون آنکه مجلس را به پایان برساند، پای بر رکاب اسب گذاشت و به سرعت به سوی بشاگرد تاخت. سرانجام او و فاطمه به وصال همدیگر رسیدند و ملاابراهیم در قبال شعر خود، هدیه‌های گران‌قیمتی دریافت کرد.

گویند که بانوفاطمه و سیدخان هدیه‌های زیادی از جمله تملک زمین‌هایی در روستای چراگان (چراغان) که در نزدیکی شهر راسک واقع است، به ابراهیم راسکی بخشیدند؛ ولی او با طبع شاعرانه‌ی خود و مناسب یافتن فرصت، هدیه‌های دیگری را هم درخواست کرد که برای دریافت آن‌ها شعری سرود و موارد درخواست خود را در آن شعر که به نام «داد شعر (شعر صله و بخشش)» مشهور است، مطرح کرد. ابراهیم در این شعر از واژه‌ها و ترکیبات فارسی بسیار استفاده می‌کند. صله‌های مورد درخواست ابراهیم در شعر «داد» این‌گونه آمده‌اند:

پنج خلعت مرحمت کن بر من ای روشن‌ضمیر  
یک تفنگی مارتینی یا دو صد پیکان تیر  
مهری ای سوسن رواجین با همه رخت حریر  
پنج گز قالیچه‌ای از نقش‌های کاشمیر  
یک صفاهانی سگاری نقره‌مشتین مثل بیر  
یک قبایی زرنگارین بهر دفع زمهریر

ای امیر روشن‌ضمیر پنج هدیه و پاداش را به من ببخشید / یک تفنگ مارتینی با دو دست تیر / یک شتر تندرو سواری خوش‌قامت با رحل و زین / قالیچه‌ی کشمیری پنج‌گزی / شمشیر صفاهانی تیز و گران‌بها / یک قبای زرنگار برای دفع سرمای سوزان.

## ۲.۳. منظومه‌ی باگین بشکرد

### ۲.۳.۱. سراینده‌ی منظومه

ابراهیم حسن، مشهور به ابراهیم راسکی، ابراهیم باهوئی و ملاابراهیم، از شاعران بزرگ بلوچی سرا در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم هـ.ق. است. از تاریخ دقیق به دنیا آمدنش اطلاعی در دست نیست. وفات وی در سال ۱۳۳۷ هـ.ق داده و آرامگاهش در شهر راسک، مرکز شهرستان سرباز، است.

بیشتر اشعار این شاعر به دلیل ثبت نشدن از بین رفته‌اند. آنچه باقی مانده است، منظومه‌ها و قطعاتی است که خنیاگران و راویان علاقه‌مند در حافظه‌ی خود سپرده و به دیگران انتقال داده‌اند. گفتنی است که پسر این شاعر، «ملا موسی»، (متوفی ۱۳۹۰ هـ.ق) و نوه‌اش، «غلام‌قادر رحمانی»، (متوفی ۱۳۸۴ شمسی) از بزرگ‌ترین خنیاگران بلوچستان بوده‌اند.

ابراهیم، شاعری خوش‌قریحه بود. سردار سیدخان نارویی، حاکم محلی و نماینده‌ی حکومت ایران در مکران، به او سخت علاقه‌مند بود و حمایتش می‌کرد. او جنگ‌ها و پیروزی‌ها و عشرت‌های خان را به زبان شعر توصیف می‌کرد.

اشعار عاشقانه‌ی ابراهیم، بسیار لطیف و مورد توجه شاعران پس از اوست. شهرتش بیشتر به شعر عاشقانه‌ی «باگین بشکرد bagēj bakkard» اوست که از شاهکارهای ادبیات بلوچی به شمار می‌آید. ابراهیم در تصویرآفرینی و توصیف کم‌نظیر است و این ویژگی شعرش را نیز کم‌نظیر کرده است.

### ۲.۳.۲. تحلیل و بررسی منظومه‌ی باگین بشکرد

در تعریف ادیبان غرب، شعر غنایی شعری کوتاه و غیرروایی است و اگر بلند باشد، به آن شعر غنایی نمایشی (Dramatic) می‌گویند؛ زیرا معمولاً شعر وقتی طولانی می‌شود که متضمن داستانی باشد. از آنجاکه در ایران هنر نمایش رواج نداشته است، ما به شعرهای بلند غنایی ادبیات فارسی، شعر غنایی داستانی می‌گوییم (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

منظومه، شعر روایی مفصلی است که معمولاً شاعر در آن به شرح ماجرا یا بازگویی داستانی حکمی و عرفانی، حماسی، تاریخی، عاشقانه یا طنزآمیز می‌پردازد (رک. میرصادقی، ۱۳۸۵: ۲۹۸).



در ادبیات بلوچی داستان‌سرایی جایگاه ویژه‌ای دارد و بیشتر داستان‌ها، به صورت منظوم یا روایت آمیخته با شعر هستند. داستان‌هایی که به شعر نبوده‌اند، کمتر توانسته‌اند در گذر روزگار پایدار بمانند. این ویژگی حتی داستان‌های عامیانه را نیز دربرمی‌گیرد. مشهورترین داستان‌های منظوم عاشقانه در ادبیات بلوچی، به بیش از بیست مورد می‌رسد. برخی از آن‌ها تاریخی کهن دارند و بعضی به دو‌یست سال پیش برمی‌گردند و عده‌ای دیگر تاریخ معینی ندارند. سراینده‌ی بیشتر این منظومه‌ها نامعلوم است و فقط چند داستان که سرودن آن‌ها به زمان معاصر نزدیک‌تر است، سراینده‌ی مشخصی دارند. داستان و منظومه‌ی باگین بشکرد از جمله داستان‌هایی است که هم تاریخ و هم سراینده‌ی مشخصی دارد.

باگین بشکرد به معنای بشاگرد سرسبز و آباد است. «باگ» همان باغ و «ین» با یای مجهول و نون غنه، پسوند صفت‌ساز است؛ بنابراین «باگین» یعنی آنچه مانند باغ خوش‌منظر و آباد و سرسبز است. بشکرد در اصطلاح بلوچی به «بشاگرد» می‌گویند و آن «منطقه‌ای است در قسمت شرقی استان هرمزگان که شرق آن را بلوچستان، شمال آن را استان کرمان، جنوب آن را جلگه‌ها و تپه‌ماهورهای مجاور دریای عمان و غرب آن را محور میناب - سیریک، محدود می‌کند... زندگی در بشاگرد در گذشته به صورت عشایری بوده است. از ایل‌های قدیم این نواحی می‌توان از قفص (کوچ) و بلوص (بلوچ در کرمان) نام برد که اقوام صحرائشین بوده‌اند» (جوانشیر، ۱۳۷۸: ۱). این منظومه بدین جهت به این نام مشهور است که قسمت عمده‌ی توصیفات آن مربوط به منطقه‌ی بشاگرد است و همچنین این اصطلاح در مصراع چهارم منظومه ذکر شده.

منظومه ۱۳۱ بند (مصراع) دارد و از مهم‌ترین نمونه‌های شعر کلاسیک بلوچی است که تصرفی در آن نشده است؛ چون پسر و نوه‌ی شاعر از مهم‌ترین خنیاگرانی بوده‌اند که این شعر را بلافاصله از سراینده گرفته و خوانده‌اند و صدای آن‌ها در کاست‌ها مانده است؛ البته در آواز برخی از خنیاگران که از خانواده و نوادگان سراینده‌ی منظومه نبوده‌اند، تحریف‌ها و اشتباهاتی وجود دارد که بیشتر از روی غلط‌خوانی واژه‌ها پدید آمده است.

این منظومه، سبکی حماسی با درون‌مایه‌ای عاشقانه دارد و یکی از بهترین و استوارترین اشعار کلاسیک بلوچی است. توصیفات و تشبیهات بکر و تازه همراه با زبانی فخیم و استوار و موسیقی گوش‌نواز آن، تشخص خاصی به آن داده و می‌توان گفت که اگر ابراهیم حسن، همین یک منظومه را سروده بود و شعر دیگری نداشت، برای شهرتش و قرار گرفتنش در ردیف شاعران طراز اول بلوچی کافی بود.

منظومه پس از سرودن، در دسترس مردم و دوستداران شعر قرار گرفت و از همان زمان تا امروز، علاوه بر راویان و نقالان، خنیاگران بزرگ آن را همراه با موسیقی حماسی و پهلوانی خوانده‌اند. مشهورترین خنیاگر که صدایش ماندگار و بی‌نظیر است، پسر سراینده‌ی منظومه، ملاموسی، است. این خنیاگر اگر فقط همین منظومه را می‌خواند، در موسیقی بلوچی برای شهرت و جایگاه بلندش کافی بود. علاوه بر ملاموسی، خنیاگرانی مانند شادروانان غلام‌قادر رحمانی، قادربخش و کمالان هوت آن را با اثرپذیری از سبک ملاموسی خوانده‌اند و صدای آن‌ها موجود است.

شعر باگین بَشْکَرْد کلاً حکایت و توصیف طول سفر سردار سیدخان تا رسیدن به خانه‌ی یار است. درون‌مایه‌ی آن توصیف اندام و زیبایی‌های معشوق، شجاعت و دلیری سردار و وصف تیزگامی اسب و چگونگی رهسپار شدن سردار به بشاگرد و جایگاه معشوق است. سرانجام سراینده، شعر را با آوردن نام دلدار سیدخان، (فاطمه) با حروف ابجد به پایان می‌رساند.

ابراهیم منظومه را طبق سنتی که در ادبیات کلاسیک معمول است، با خطاب قرار دادن باد نسیم آغاز می‌کند و از آن خواهش می‌کند تا بوزد و ابرها آسمان را بپوشانند و باران ببارد و در این هوای لطیف، در نقش قاصد به بشاگرد برود و سلام و پیغام عاشق را به معشوق برساند. باد نسیم یا همان باد صبا در ادبیات فارسی نیز پیغام‌رسان و پیک عاشقان است و گاهی نیز بوی محبوب را به عاشق می‌رساند، چنانچه حافظ می‌گوید:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را      که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

(حافظ، ۱۳۷۱: ۶)

و در جایی دیگر گوید:

ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند      گر از آن یار سفر کرده پیامی داری  
(همان: ۶۰۸)

منظومه‌ی باگین بشکرد<sup>۱</sup> این‌گونه آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد:

ji samīn sar kan kōkeri šanzān	جی سمین سرکن کوکری شنزان
lāl o yākūt o lōlowān dranzān	لال و یاکوت و لولوان دَرَنزان
tihor o mktkōhi šamē kenāān	تیهر و ماتکوهی شمی کنزان
bggēn bakkarda ēr beday daāān	باگین بشکردء آیر بدی دنزان

هان ای باد نسیم، ابرها را برسان تا ببارند و  
قطره‌های خود را مانند لعل و یاقوت و مروارید نثار کنند.  
از میان کوه‌های بلند و سرکشیده بگذر و  
خود را به بشاگرد آباد و سرسبز برسان.

yak damē jwēnēḡ rahmatāḡ tzz kan	یک دمی جوانین رحمتان تیزکن
ktṡ o mṡṡi o kollḡḡ golrzz kan	کوت و ماری و کُلان گلریز کن
sombolḡḡ ḡheḡḡḡḡ modawwar kan	سُنبِلین اوهنگان مدور کن
mayzerḡḡ simmānāḡ monawwar	میزرین سیمانان منور کن
kan šašdarēḡ ggḡgira mo?attar kan	ششدرین بادگیرء معطر کن
šarsarḡḡ golōō wa salām sar kan	شَرَسَرین گُلبو سلام سر کن
dor-nejāta pa halwata dar kan	دُرَنجات پَه هَلوَت دَر کن
mni salām a gḡḡ māhe ankar k an	مئی سلام گون ماه انور کن
majlesa bā sarw o sanabb ar kan	مجلس با سرو و صنوبر کن

یک دم باران پررحمت را فروریز و  
قلعه‌ها و کوشک‌ها و خانه‌ها را گلباران کن،  
ابره‌های انبوه را جمع کن و  
با باراندن آن‌ها، دشت‌های سرسبز را نورانی کن،  
با قطره‌های خود کاخ ششدر دلدار را معطر کن  
درودهای ما را به زیباروی گل‌اندام برسان،  
با آن بانوی نژاده در خلوت سخن بگو و  
پیغام‌های ما را به آن ماهر و بده!  
نزد آن سرو کشیده قامت بنشین [و بگو]:

پیغام عاشق در منظومه‌ی باگین بشکرد این است که در عشق، صادق و وفادار است  
و به دلدار اطمینان می‌دهد که دلش با اوست. در ضمن بیان پیغام، مشخصات دلدار را با  
توصیفات زیبا، تشبیهات و استعارات جالب بیان می‌کند.

mahlekā hirŋ setk o bāwar kan	مه‌لکا هیرین ستک و باور کن
gamzadŋ drōtŋ az dela dar kan	گمزدین دروتان از دل در کن
mā ra majnūne eške darwar kan	ما را مجنون عشق درور کن
ōō begwaš dbbāni zabādbūa	چو بگوش دابانی زبادبو
ā boland-bahtŋ aswad-abrūa	آ بلند بهتین آسود آبرو
kōṭe nzzāni ambarŋ būa	کوت نازانی آمبرین بو
čandanŋ bādgire tarzūa	چندین بادگیر ترزو
kol gole anōō bgg o bostān eŋt	گل گل، آنچو باگ و بوستان انت
sombolestāni ōō šabe tār eŋt	سنبلستانی چو شب تار انت
rešta e rāhe ššekān gār eŋt	رشته‌ی راه آشکان گار انت

ای دلبر ماه رخسار، سخنان مرا باور کن  
اندوه دوری و پیغام‌های شکوه‌آمیز را از دل بزدا  
و ما را در عشق مانند مجنون بدان.

آن دلدار خوش‌خرام و نجیب را این‌گونه بگو،  
 آن خوش‌اندام بلندبخت را،  
 دلبری که بانوی نازنین کاخ است  
 زینت‌بخش قصر صندل بو است.  
 اتاق گل‌رخسار مانند باغ و بستان است.  
 موهایش سیاه چون شب تار است.

اسیران عشق، در شب تاریک جعد زلف‌های او، راه خود را گم کرده‌اند.

sarbore škkkḥḥ hāse zarkār eḥt	سربر شینکان خاص زرکار انت
ā kamēḥ abrū mesle syahmār eḥt	آ خمین ابرو مثل سیه‌مار انت
har dokḥḥ ayni kohlolanāār eḥt	هر دکین عینئی کحل‌الانوار انت
bini i tāje hodhodi swār eḥt	بینی ئی تاج هدهدی سوار انت
korse horšida larzoki yār eḥt	قرص خورشیده لرزکی یار انت

بر لبه‌های چادر نازکش زردوزی شده است.

ابروان قوس‌مانندش بسان مار سیاه است.

هر دو چشمش، گویا به سرمه آراسته شده است.

بینی‌اش همانند تاج هدهد آراسته و زیباست.

بر چهره‌ی خورشیدمانندش، زیورها نمایان است.

dar sadap dorr o gawhar āpdār eḥt	در صدف درّ و گوهر آپدار انت
tahtage čini sohr o syah kār eḥt	تهتگ چینسی سهر و سیه‌کار انت
čah zanakdān a gabgab siḅgār eḥt	چه زرخدان غغب سینگار انت
lassahḥḥ grēh o garden porhār eḥt	لسهین گریه و گردن پره‌ار انت
halka i bandḥḥ dah-tanbb-kār eḥt	حلقه‌ئی بندان ده طناب‌کار انت
dar do lawha angošt šaš o āār eḥt	در دو لوح انگشت شش و چار انت
čalla o pērōza telahkār eḥt	چله و پیروزه تله‌کار انت
yak-mani halḥḥḥḥ harbb-kār eḥt	یک منی خلخالان هریب‌کار انت

waš-sadā o waš-nāla o āār eṅt	وش صدا و وش نآله و زار انت
pād gōṅ nālaynṅṅ hardō ēēbdār eṅt	پاد گون نعلیان هر دو زیبدار انت
loḏḏaga kabg o āhū-raptār eṅt	لُددگ کبگ و آهورپتار انت
tggča i nakšēṅ bō o ātār eṅt	تاگچه‌ئی نکشین بو و آتار انت

در دهان صدف مانندش دُر و گوهرهای آبدار است.

دندان‌هایش همانند تخته‌ای چینی است که با رنگ‌های سرخ و سیاه مزین شده است.

غُبغَب در کنار چاه زرخدان او آراسته است،

گریبان و گردن صافش با گردن‌بندهای گران‌بها،

ده انگشتر در بندهای انگشتان او با ساخت «طناب تار»<sup>۳</sup> وجود دارد.

انگشتان دو کف دستش،

دارای انگشتری‌های فیروزه‌ای و طلائی است.

خلخال‌های یک منی (سنگین و گران‌بها) که ساخت هرات است،

[در پاهایش] آواز دلنشین دارند.

با کفش‌هایی که در پایش زینده است،

همانند کبک می‌خرامد و مانند آهو راه می‌رود.

از پنجره‌ی نقش‌دار اتاقش بوی خوشی می‌آید.

شاعر در ادامه از زیان خان، به زمینه‌چینی سفر و توصیف اسب می‌پردازد و همچنان

از یاد دلدار غافل نیست.

ē do šaš māh-ōṅ pūrawṅṅ gwastag	ای دو شش ماه‌اون پوروین گوستگ
ḏillōṅ pa nkkām az gola sestag	دیل‌اون پَه ناکام، از گُل سستگ
bōrōṅ mṅṅ sārṅṅ mannahē bastag	بوراون مان سارتین منْهی بستگ
pošte sarkāra mahpalōṅ rastag	پشت سرکار مهپل‌اون رستگ
dūši mṅṅ āār-pṅsṅṅ ṛape nilla	دوشی مان چارپاسین شپ نیل
par hayāla bost bittag mani ḏilla	پَر هیال بست بیتگ منی دیل
bar hawasnkki garretag pilla	بر هوسناکی گراتگ پیل

gomodāni bēēēēṅ wakbb-šilla	گُمبُدانی بانزین وکاب‌شیل
wašša tarrēnit ēēmal o zilla	وَشَّ تَرینیت زیمَل و زیل
dggtag golmēh o lōhṅṅ zamzilla	داشتگ گَل‌میه و لوهین زمزیل
zōr kalāt-kandṅṅ par gal o šān eṅt	بور کلات کَندین پَر گَل و شان انت
gromčahṅṅ dombi šikkagē mān eṅt	گَرْمُچِهین دُمبئی شیکگی مان انت
ganjṅṅ bakkard i ēēdi ōmān eṅt	گَنجین بَشکردی زیدئی اومان انت

یک سال کامل گذشته است که

به ناچار از یار جدا شده‌ام.

اسبم را در زیر سایه‌بان خنکی نگه داشتم

و محمل امیرانه‌ای را با زین و ساز و برگ آراستم.

دیشب در سراسر شب ظلمانی،

به خیال [رسیدن به دوست] از خواب بیدار شدم.

اسب نیرومندم از روی هوس و سرکشی شیهه می‌کشید،

اسبی که در تاختن عقاب‌وار برمی‌خیزد،

آواز شیهه‌اش چه دلنشین و پر موسیقی است!

آن را [طناب متصل به] میخ بزرگ و زنجیر آهنی نگه داشته است.

اسب نیرومند و هجوم‌برنده، [در حال تاختن است]

و دُمش در حین تاختن [شلاق‌وار] صدا می‌دهد و مانند غنچه جمع می‌شود و

در اندیشه‌ی رسیدن به بشاگرد آباد است.

ā negārṅṅ kōṭ i zarapšān eṅt	آ نگارین کوتی زراپشان انت
šah bozorgṅṅ mahpaykar i mān eṅt	شَه بزرگین مه‌پیکرئی مان انت
gol-badan hamjense pariṅṅ eṅt	گَل‌بدن همجنس پریان انت
kohsari kabgē ča dariṅṅ eṅt	کُهرسری کبگی چه دریان انت
čini golpōši ambariyān eṅt	چینی گَل‌پوشئی امبریان انت
rūi ōō šamse hāwariṅṅ eṅt	روئی چو شمس خاوریان انت
pādi mṅṅ kččdōēēṅ zaiṅṅ eṅt	پادی ئی مان کیچ‌دوچین زیریان انت

dōst wapādārḡḡ gaṭṭ o hayrān eṅt      دوست و پادارین گت و هیران انت  
 gōḡ gamḡḡ neštāg sina beryān eṅt      گون گمان نشتگ سینه بریان انت

[در شهری که] قلعه‌ی نقش‌دار و زیبایی در آنجاست.  
 و [در آن قلعه] دلبر مه‌پیکر و نژاده ساکن است.  
 آن گل‌بدن در زیبایی همجنس پری‌هاست.  
 کبک دری و کھساری است.  
 لباس‌های رنگارنگ و خوشبوی چینی بر تن دارد.  
 رخسارش روشن چون خورشید است.  
 کفش‌های زردوزی‌شده‌ی کیچی را پوشیده است.  
 دلدار وفادار [بر اثر هجران] سرگشته و گرفتار و  
 با اندوه دل‌نشسته است و می‌نالک.

man rawḡḡ ōdā hekmate šāha      من روان اودا حکمت شاه  
 ōō gwaḡḡḡḡ man grkkimatēḡ māha      چو گوشان من گران‌قیمتین ماه  
 kolle křfāni sarwarḡḡ brāha      کل کارانی سرورین بُراه  
 ōō golandāma neštāg bđdāha      چو گل‌اندام نشتگ بیداه  
 šišomḡḡ that o bōp o bārgāha      شیشمین تهت و بوپ و بارگاه  
 ōdā māḡ borēēḡ gwātgere sāha      اودا مان بُرزین گواتگر ساه  
 enteāār eṅt pa mādenēḡ rāha      انتظارانت پته مادنین راه  
 māra dōsteṅt ḡ mesle arwāha      مارا دوست انت آ مثل ارواه  
 jah janḡḡ yak rōēē anggāha      جه جنان یک روچی اناگاه  
 mḡḡ šapē lojḡḡ tā saharḡāha      مان شپی لنجین تا سحرگاه  
 āārēnit mjj inōḡ sar mazan-nāmḡḡ      چارنیت ماجینان سر مز نامین  
 kas-mayandšš o mast o hodkāmḡḡ      کس میندیش و مست و خودکامین.  
 ōōr-ōḡ timār kot doldol-andāmḡḡ      بوراون تیمار گت دلدل‌اندامین  
 manzelāni markab šetbb-gāmḡḡ      منزلانی مرکب شتاب گامین



من به خواست خداوند به پیش می‌روم  
و با آن دلبر ارجمند، هم‌سخن می‌شوم،  
-دلبری که سرور زیارویان است-

من بی‌خبر [می‌روم درحالی‌که] او مانند «گل‌اندام» نشسته و  
در بارگاه بر روی تشک‌های نرم تخت ساج [تکیه داده است].  
آنجا زیر سایه‌ی بادگیر طبقه‌ی بالای قلعه،  
منتظر است و هر دم چشم بر راه دوخته است،  
من او را مانند روان دوست دارم.

یک بار به ناگهانی برمی‌خیزم،  
در شبی تاریک و ظلمانی،

معجونی از مست‌کننده‌ها آماده می‌کنم و می‌خورم تا  
سرمست و نترس و سرکش شوم.

اسبِ دل‌اندامم را آماده کردم،  
اسبی که تندرو و بلندگام است.

در ادامه به توصیف اسب عاشق می‌پردازد. توصیف اسب و تاختن آن در این شعر، به  
بهترین شکل به نظم درآمده است و برخی از وصف‌ها تازه هستند و بسیار هنرمندانه سروده  
شده‌اند؛ برای نمونه در چند بند (مصراع) زیر، این‌گونه تاختن اسب را به تصویر می‌کشد:

ji mani rāhāni komayt mastḡḡ	جی منی راهانی کُمیت مستین
grohbar o lassā o zabardastḡḡ	گُره‌بَر و لَسَا و زبردستین
rahraw o por-šawk o wakbb-šastḡḡ	ره‌رو و پُرشَوک و وکاب‌شستین
ēēn-ōḡ par pilli šānahḡḡ bastḡḡ	زین‌اون پَر پیلّی شانه‌هان بستین
tawkale sattārāā hodāwanda	توکلِ ستاریین هُداوند
bōr hawasnkḡḡḡ bōtkag az banda	بور هوسناکین بوت‌کگ از بند
šōr kotag kohbēēēḡḡ gazab-graḡḡda	شور کُتگ کُه‌بانزین گُزب‌گُرد
dēm parā lāle āḡḡḡḡ o handa	دیم پَرَا لالِ جاگه و هُند
bandḡḡḡ myāna ba mesle parwzza	بندان میانَ به مثل پرویز

byā nakib sanj kan sendi šabdzza  
manzelāni bēēēēṅ wakbb-hzza  
wārt kadimṅṅ pa saṅge tabrzza  
hamlahāṅ kaddāyṅṅ lagāmrzza

بیا نکیب، سنج کن سندی شبدیز  
منزلانی بانزین وکاب‌هیز  
وارت کدیمان په سنگ تبریز  
هملهان کدایان لگام‌ریز

آفرین بر تو ای کمیت رهوار و سرکش!  
اسبی که سریع و با اندام زیبا و ورزیده و  
خستگی‌ناپذیر و چست و تیزگام هستی.  
زین را بر پشت پیل‌گونه‌ی آن بستم.

با توکل به خداوند ستار،

بند افسار اسب سرکش را باز کردم،

اسبی که مانند عقاب تیزپرواز بود و رعده‌گونه می‌غرید، یک‌باره برخاست  
و به سوی سرزمین دلدار به راه افتاد.

من نیز بسان خسرو پرویز آماده بودم.

ای اسب‌بان! اسب سندی شبدیزمانندم را زین و یراق کن،

اسبی که رهنورد منزل‌ها و شتابنده‌ی پرسرعت است و

علف‌های خود را به وزن تبریز<sup>۴</sup> می‌خورد.

اسیم را به تاختن واداشتم.

با فشار دادن مهمیز، اسب از جا برخاست

man gōṅ mahmzza bōr beōrēntag

az halālāā badr i bemōrēntag

šast jant oō sđđṅṅ haāāriyṅṅ

panjagṅṅ draāāāṅ eṅt maāāriyṅṅ

jogg i oōṅ sabēēṅ sāwafi sōđđṅṅ

pambawi šeng-šeng-aṅt pamā kōđđṅṅ

manzelṅṅ gwzzēn i šalāni-ya

kawrdap o ēēdān hārmalāni-ya

من گون مهمیز بور بشوریتنگ

از هلالان بدرئی بموریتنگ

شست جنت چو ساندان هزاریان

پنجگان درنزان انت مزاریان

جگی چو سبزین ساوری سوندان

پمبوی شنگ‌شنگ انت پما کوندان

منزلان گوازین نی شلانی

کوردپ و زی‌دان هارملانی

saršamān borēṇ sartalāni-ya سرشمان بُرزیـن سرتلانی  
niyyata didāre pelāni-ya نیئت دیدارِ پلانی

با فشار دادن مهمیزها اسب را به حرکت درمی‌آورد و اسب آن‌قدر سریع می‌تازد که هلال‌ها را به بدرها می‌کوبد، استعاره از «پاها و دست‌هایش به هم برخورد می‌کنند». هلال استعاره از نعل است که بر پاهای جلوی اسب می‌کوبیده‌اند و بدر (ماه کامل) استعاره از پاهای عقب است که سم‌ها به شکل ماه کامل هستند و در سرعت زیاد اسب پاهای جلو و عقب آن‌قدر به هم نزدیک می‌شوند که گویا به هم برخورد می‌کنند. در دو مصراع بعد می‌گوید اسب درحالی‌که می‌تازد، کف‌های دهانش همانند کف‌های امواج دریاست و در تشبیهی پنهان، اسب را هم به امواج سهمگین دریا و کف‌های دهان اسب را به پنبه‌هایی تشبیه می‌کند که بر زانوانش پراکنده می‌شوند و در مصراع‌های بعد می‌گوید:

اسب به سرعت منزل‌ها را می‌پیماید،  
و از میان رودها و مرغزاران و دشت‌ها می‌گذرد،  
تپه‌ها و کوه‌های بلند میان راه را طی می‌کند،  
به قصد این‌که دلدار را ببیند (دو دل‌داده همدیگر را زودتر ببینند).

لحظه‌ی دیدار یار نیز از توصیفات جذاب و هنرمندانه‌ی شاعر است و زمانی‌که عاشق به خانه‌ی محبوب نزدیک می‌شود و شیبه‌ی دل‌انگیز اسب در گوش دلدار چون موسیقی دل‌انگیزی می‌پیچد و از پنجره به خاطر خواهش نگاه می‌کند و به استقبالش می‌آید و اسباب پذیرایی آماده است و هر دو در کنار هم به آرامش وصال می‌رسند.

rapta hažnāl pa mast o bāsāri رپته هژنال په مست و بی‌ساری  
dūrsarṇṇ wadd i malletaṇt hāri دورسریـن ودئی ملات انت هاری  
bōr halānān eṇt šegraēē kāri بور هلانچان انت شگروی کاری  
zilla pa waššṇṇ ēēmalē dāri زیل په وشین زیملی داری  
dōst bozorgṇṇ mṇṇ tggčahē āāri دوست بزرگین مان تاگچهی چاری  
mallagi ḍilla dir timmāri ملگی دیل دیـر تیماری  
lāl perbandīt hamōō nōksirān لال پرندیت همچو نوک‌سیران

gwɨŋk jant kārđār o habargirān	گوانک جنت کاردار و هبرگیران
koŋŋi māŋ zarrŋŋ wānagē hirān	کتی مان زرین وانگی هیران
atr o tātāre mesk o ambirān	عطر و تاتار مسک و انبیران
mālīt pa gerddorr o galūgirān	مالیت په گرددر و گلوگیران
sōba lōŋŋŋ ča moršed o pirān	سوب لوتان چه مرشد و پیران
wādaha āwortŋŋ mana bōra	واده آورتین من بـور
bar hodāwande kodrat o oōra	بر هداوند کدرت و زور
borti ođā mŋŋ gwātgere kolla	بورت ئی اودا مان گواتگر کل
jāni mŋŋ bādgire sari ŋolla	جانسی مان بادگیر سری تل
bgg i porreŋt ča āsomi polla	باگ ئی پر انت چه اسمی پل
čadđi kešmiri sūrati jolla	چندی کشمیری سورتی جل
man gonā dbbāni bolandbahta	من گنا دابانی بلندبخت

اسب با سرمستی و خستگی ناپذیری خود، راه را پیمود  
دشت‌های دور و دراز را پشت سر گذاشت.

اسب درحالی‌که در تک و تاز بود، شیپه‌ای می‌کشید،

آهنگی خوش را سر می‌داد

دلدار نژاده از میان پنجره‌ای نگاه می‌کند،

و از دور قامت خرامان مرا می‌پاید

آن دلبر خود را همچون نوعروسان می‌آراید

و خادمان و خبررسان‌های خود را صدا می‌زند

و در درون هاوونی زرین، هل‌های خوشبو را می‌گوید [و همچنین]،

[مواد خوشبویی را مانند] عطرها‌ی خوشبو و مشک و عنبر.

آن عطرها را بر زیورآلات خود می‌مالد.

از اولیای خداوند این مراد و آرزو (وصال و دیدار یار) را می‌طلبم.

اسب تیزتک، مرا طبق وعده و ساعت [به منزل محبوب] رساند.

به حکم و قدرت خداوند.

خودم را به بالاترین طبقه‌ی قلعه رساندم

که دلدار در آنجا بود.

باغ وجودش همانند گل‌های یاسمن زیبا و خوشبو بود.

فرش کشمیری و زیبای سورتی را پهن می‌کند

و من با آن خرامنده‌ی خوش‌طالع....

شاعر در مصراع‌های آخر این منظومه به شیوه‌ای ماهرانه نام دلدار سیدخان (فاطمه)

را به صورت حروف ابجد آورده است.

hardō neṭṭṇ ṇa kāli o tahta  
nēst mani bālāda dega šakkē  
jannati hūrān lāl gošay yakkē  
nām gole ṇṇeṭ par mobārakkē  
panj horūp aṇt nokta eš yakkē  
abjade kōṭa ra bejan ḍakkē  
hašt kamar yak borja sopahdār aṇt  
noh halāl aṇt o hāna eš āār aṇt  
pačč sohayla pa reštahš dār aṇt  
mā ra pa ayn o didagṇ yār aṇt

هر دو نشیمن به کالی و تَهت  
نیست منی بالاد دگه شکِی  
جنتی حوران لال گُشی یکی  
نام گُل ایش انت پر مبارکی  
پنج حروف انت و نقطه‌اش یکی  
ابجد کتوت را بجن دگگی  
هشت قمر یک بُرج سپهدارانت  
نه هلال انت و هانه‌اش چار انت  
پنج سهیل په رشتھی دارانت  
مارا په عین و دیدگان یارانت

هر دو بر روی قالی و تخت نشستیم.

شکی بر این نیز نیست،

که دلدار یکی از حوری‌های بهشتی است

نام دلبر گلرخسارم به سلامتی این است

دارای پنج حرف و یک نقطه است

در قلعه‌ی ابجد روزنه‌ای پیدا کن

هشت قمر در یک بُرج قرار دارند

نه هلال‌اند که دارای چهار خانه هستند

پنج سُهیل در یک رشته هستند  
و ما از روی چشمان او را قبول داریم.

### ۲.۳.۳. ساختار منظومه

واحد شعر سنتی بلوچی اصطلاحاً «بند» است. بند در ظاهر و اندازه همانند مصراع است، با این تفاوت که هر بند در یک سطر قرار می‌گیرد و اشعار به صورت ستونی نگارش می‌شوند. قالب منظومه‌ی باگین بشکرد، «بلوچی سنتی» است. این قالب در فارسی وجود ندارد و خاص شعر بلوچی است. به این دلیل این قالب را «بلوچی سنتی» نامیده‌ام که شعر کهن بلوچی کلاً در همین قالب است و حتی شعر عامیانه‌ی بلوچی نیز از همین قالب بهره می‌برد و در زمان معاصر نیز همچنان پرکاربرد است و طرفدار زیاد دارد. یکی از علل پرترفدار بودن آن، آزادی در انتخاب تعداد قافیه است و از این جهت به مثنوی شبیه است. در این قالب، شاعر اختیار دارد که چه میزان قافیه در بندها بیاورد؛ برای نمونه در یک شعر نوزده بندی می‌تواند همه‌ی بندها هم‌قافیه باشند یا اینکه سه بند اول هم‌قافیه باشد و پس از آن، قافیه را عوض کند و پنج بند دیگر را هم‌قافیه کند و بندهای دیگر را به همین ترتیب، به صورت چهارتا و و هفت تا، بیشتر یا کمتر در قافیه‌های جداگانه بیاورد.

ملاابراهیم این منظومه‌ی نسبتاً بلند را در بحر «رمل موسّع: فاعلیاتن، فاعلیاتن» سروده است که در کنار آن، از بحر خفیف هم استفاده شده است. این دو بحر فقط در یک هجا که هجای پنجم مصراع است، اختلاف دارند. در بیشتر مواقع هجای کوتاه بحر خفیف را مطابق با اختیارات وزنی می‌توان به هجای بلند تبدیل کرد و در این صورت بحر خفیف، جای خود را به رمل موسع می‌دهد. بحر رمل موسّع وزنی ویژه‌ی شعر بلوچی است و بالاترین کاربرد را در عروض بلوچی دارد؛ برای نمونه با توجه به توضیحی که دادیم، وزن این منظومه، در دو بند (مصراع) نخست آن مشخص است.

جی / سـ / مین / سر / کن | کو / کـ / ری / شـنـ / زان  
- - - - | - - - - ن - - - -  
فاعلیاتن فاعلیاتن

لا / لُ / یا / کو | ات / لو / لُ / وان | اذ / زان  
 - - | - ن - ن - | - -  
 فاعلاتن مفاعلن فعْلُن

دو بند فقط در هجای پنجم اختلاف دارند که طبق اختیارات شاعری می‌توان با کشش هجا، کوتاه را به بلند تبدیل کرد و در این صورت، «ت» در بند دوم که کوتاه است، به هجای بلند تبدیل و وزن بند دوم با مصراع اول هماهنگ می‌شود.

در شعر کهن بلوچی، به دلیل شفاهی بودن اشعار، در بسیاری از منظومه‌ها، قافیه‌ها جابه‌جا شده یا شکل اصلی خود را از دست داده‌اند؛ اما این ویژگی در شعر ابراهیم حسن وارد نیست و همچنان که گفتیم، در منظومه‌ی مورد بحث ما کمتر دگرگونی و تحریف وارد شده است. ابراهیم به بهترین نحو توانسته است از ردیف و قافیه برای تقویت موسیقی کلام خود استفاده کند. تنوع قافیه در منظومه‌ی باگین بشکرد، موسیقی خاصی به آن بخشیده. این منظومه از عیوب قافیه‌عاری است؛ حتی عیب شایگان که تکرار علامت جمع است و در شعر کهن و کلاسیک بلوچی فراوان دیده می‌شود، در این منظومه به کار نرفته است؛ برای نمونه قافیه‌های «نوک سیران، هبرگیران، هیران، انبیران، گلوگیران، پیران» که در بخشی از منظومه آمده‌اند، علامت جمع «ان» حرف وصل و خروج و حرف «ر» روی است و عاری از عیب شایگان است.

#### ۲.۴. بونصر سامانی و رودکی سمرقندی

ابو عبدالله جعفر بن محمد متخلص به رودکی (متوفی ۳۲۹)، شاعر قرن سوم و چهارم هجری است. «وی استاد شاعران و مقدم شعرای عجم خوانده‌اند، رودک از شهر یا منطقه‌ای در حوالی سمرقند بوده است و شاعر به همین مکان نسبت دارد. وی از ندیمان و مداحان امیرنصر بوده و این تقرب در حکایتی از نظامی عروضی در چهارمقاله آشکار می‌شود» (صفا، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۷۳-۳۷۵). «نصر بن احمد شاهزاده‌ی سامانی که شیفته‌ی هنر و ذوق او

گشته بود، او را به خود مقرب گردانید. هیچ شاعری، حتی عنصری که چندان در دربار محمود مقرب بود، تقرب او را نیافت» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۳۳).

به روایت نظامی عروضی در چهار مقاله، نصر بن احمد سامانی یکبار شهر بخارا را برای تفریح یا گذراندن تابستان به قصد هرات و بادغیس ترک کرد. شاه آنجا را سرسبز و خوش آب و هوا دید و مقام کردن در آنجا را نیکو شمرد، نه تنها تمام تابستان را در آنجا گذراند؛ بلکه اقامت خود را چهار سال طول داد و هنوز خواهان بود که در آنجا بیشتر بماند. لشکریان و همراهان وی چون از دوری خانواده و شهر خود رنج می‌بردند، از این قضیه ملول گشتند؛

«پس سران لشکر و مهتران مُلک به نزدیک استاد ابو عبدالله رودکی رفتند و از ندیمان پادشاه هیچ کس محتشم تر و مقبول‌القول تر از او نبود، گفتند: پنج هزار دینار تو را خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه از اینجا حرکت کند که دل‌های ما آرزوی فرزند همی‌برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید. رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که به نثر با او درنگیرد، روی به نظم آورد و قصیده‌ای بگفت و به وقتی که امیر صبح کرده بود درآمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فروداشتند، او چنگ برگرفت و در پرده‌ی عشاق این قصیده آغاز کرد (نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۵۳):

باد جوی مولیان آید همی	بوی یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خنک ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی	میرزی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی
آفرین و مدح سود آید همی	گر به گنج اندر زیان آید همی

(رودکی، ۱۳۹۹: ۳۷)

هنگامی که رودکی این قصیده را خواند، امیر نصر سامانی چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از تخت فرود آمد و بی‌درنگ بدون آنکه کفش‌های خود را بپوشد، سوار بر اسب شد



و سوی بخارا تاخت و لشکریان دو برابر آنچه که گفته بودند، یعنی ده هزار درهم به رودکی بخشیدند.

در کتاب چهارمقاله بیت نخست قصیده‌ی رودکی به این گونه آمده و به همین شکل شهرت یافته است:

بوی جوی مولیان آید همی      بوی یار مهربان آید همی

(ریاحی، ۱۳۷۴: ۳۶۵)

اما محمدمبین ریاحی، (همان: ۳۶۳-۳۷۶) این ضبط را صحیح نمی‌داند و با دلایل و اسناد گوناگونی، به جای «بوی» در مصراع نخست، «باد» را درست می‌داند و این دیدگاه در تازه‌ترین اثر پژوهشی منتشرشده درباره‌ی رودکی «سروده‌های رودکی: ۱۳۹۹» با پژوهش علی رواقی تأیید شده است. ریاحی می‌گوید:

«علاوه بر اینکه «بوی جوی» مفهوم دلنشینی ندارد، تکرار بوی در دو مصرع پیاپی ناخوشایند است و توی ذوق می‌زند. برای رفع این عیب تصرفات دیگری شده است. در دستنویس‌ها س کهن بعضی متون دیگر که این بیت را آورده‌اند، بوی جوی مولیان را در مصرع اول به صورت «بانگ جوی مولیان» درآورده‌اند یا در مصراع دوم «بوی یار» را «یاد یار» گردانیده‌اند و استاد فروزانفر در سخن و سخنوران آن را به این صورت چاپ کرده: «یاد یار مهربان آید همی»، سعید نفیسی هم در احوال و اشعار رودکی همین را آورده است» (ریاحی، ۱۳۷۴: ۳۶۵).

## ۲.۵. سنجش داستان و منظومه‌ی باگین بشکرد با داستان یونصر سامانی و قصیده‌ی رودکی

قصیده‌ی بوی جوی مولیان رودکی کوتاه و هفت بیت است؛ به همین دلیل از نظر مضمون، مطالب متنوعی ندارد و از این نظر با شعر نسبتاً بلند باگین بشکرد قابل مقایسه نیست. آنچه در این پژوهش مهم است، شباهت دو واقعه در تأثیر شعر و برانگیختن مخاطبان برای رفتن به جایی است که مورد نظر بوده است؛ البته دو منظومه در ساختار قابل سنجش هستند و همانندی‌هایی دارند.

## ۲.۵.۱. جایگاه دو شاعر

رودکی پدر شعر فارسی و ابراهیم از بزرگ‌ترین شاعران کلاسیک بلوچی است و هر دو از شاعران بزرگ زمان خود بوده‌اند.

## ۲.۵.۲. رابطه‌ی دو امیر با شعر

«درگاه نصرین‌احمد، امیر سامانی، روزبازار شعر و ادب بود. فرمانروای جوان به شعر و موسیقی نیز مانند رزم و جهان‌داری علاقه داشت. داستان‌های بسیار که از دادگری و دانش‌پروری وی در تاریخ‌ها آورده‌اند، این دعوی را تأیید می‌کند. رودکی به این امیر جوان پیوسته بود، در درگاه او قبول و نفوذی داشت» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۳). سردار سیدخان نیز همچنان‌که در معرفی وی گفتیم، امیری سخاوتمند و اهل شعر و ادب بوده و ابراهیم راسکی در دربار او جایگاه بلندی داشته است (رک. برقی، ۱۳۳۶: ۴۵).

## ۲.۵.۳. استفاده از شعر برای ترغیب امیران به بازگشت

هم رودکی و هم ابراهیم با ابزار مؤثر شعر سبب شدند امیری را به جایی که مشتاق او بودند، بکشانند. رودکی، امیر نصر سامانی را به بخارا و ابراهیم، سیدخان را به بشاگرد کشاند.

## ۲.۵.۴. سرودن شعر به خواست دیگران

هر دو شاعر اشعار خود را به ترغیب دیگران برای جلب خاطر امیران برای رفتن به شهری یا رسیدن به دلداری سرودند. لشکریان و مهتران مُلک امیرنصر از اینکه مدتی طولانی دور از دیار به سر می‌بردند، از رودکی کمک خواستند تا با جذابیت شعر خود کاری بکنند تا از جایی که بودند به بخارا بروند و فاطمه نیز از ابراهیم راسکی خواست تا کاری بکند و خان را به بشاگرد بکشاند که البته ابراهیم که از ندیمان خان بود، شعر را برای ترغیب او برای رفتن به شهر فاطمه مناسب دید.

## ۲.۵.۵. خواندن اشعار با موسیقی در مجالس امیران

شعر رودکی و ابراهیم راسکی در مجالس امیران به صورت آواز به گوش امیران رسید، با این تفاوت که رودکی خود خنیاگر بود و آوازی خوش داشت «و از فحوای افسانه [ماجرای او با نصرین‌احمد] برمی‌آید که وی آوازی موهوبی داشت و مقام او در موسیقی

نیز کمتر از شاعریش نبود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۳۳). ابراهیم شعرش را به خنیاگر دیگری داد تا با صدای گیرایش تأثیر آن دوچندان شود.

#### ۲. ۵. ۶. دریافت پاداش‌های گران‌بها

سراینده‌ی هر دو شعر هدیه‌های گران‌بهایی دریافت کردند. «نصر بن‌احمد، امیر بخارا، شیفته‌ی ذوق و هنر قریحه‌ی رودکی شد و از بس به او صله داد، توانگرش کرد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۳) و درضمن لشکریان دو برابر آنچه گفته بودند، یعنی ده‌هزار درهم به رودکی بخشیدند. ابراهیم راسکی نیز در پاداش سرودن شعر خود که فاطمه بشاگردی را به همسرش رساند، از جانب او و همسرش به پاداش‌های گران‌بهایی دست یافت که پیش از این ذکر شد.

#### ۲. ۵. ۷. عکس‌العمل امیران درقبال شنیدن اشعار

هر دو امیر به محض شنیدن شعر، شتابان به سوی مکان موردنظر حرکت کردند. «امیر [نصر بن‌احمد] که از این خاطرات متأثر گشته بود، در دم با لباس شب و کفش راحتی بر اسب نشست و تا بخارا فقط در یک منزل توقف کرد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۳۳) سیدخان نیز به محض شنیدن شعر و آواز باگین بشکرد، بدون درنگ پای بر رکاب اسب گذاشت و به سمت بشاگرد حرکت کرد.

#### ۲. ۵. ۸. قالب دو منظومه

شعر رودکی قصیده است و شعر ابراهیم اگرچه در چینش قوافی قصیده نیست؛ اما ساختار آن از لحاظ استواری و فخامت همانند قصیده‌های فخیم فارسی است. آنچه از قصیده‌ی جوی مولیان رودکی در دست است، هفت تا نه بیت است؛ اما شعر باگین بشکرد ابراهیم راسکی را اگر برمبنای بیت بسنجیم، حدود هفتاد بیت است.

#### ۲. ۵. ۹. خطاب شاعران به باد در نخستین مصراع

در مصراع نخست هر دو شعر، «باد» را به‌عنوان قاصد خطاب کرده‌اند. رودکی باد را به‌عنوان قاصدی در نظر دارد که بوی یار مهربان را می‌رساند. «باد جوی مولیان آید همی / بوی یار مهربان آید همی». ابراهیم راسکی نیز با خطاب قرار دادن نسیم، از آن می‌خواهد

بوزد و ابرها را بیاورد تا ببارند و هوا را خنک و معطر کنند و سلام و پیغام خان را به دلدار او برسانند. «جی سمین سرکن کوکری شَنزان / لال و یاکوت و لولوان دَرَنزان /... میزین سیمانان منور کَن / ششدرین بادگیره معطر کَن / شرسرین گلبوء سلام سر کَن ...» (هان ای باد نسیم، ابرها را برسان تا ببارند و / قطره‌های خود را مانند لعل و یاقوت و مروارید نثار کنند / از میان کوه‌های بلند و سرکشیده بگذر و / خود را به بشاگرد آباد و سرسبز برسان / با باراندن آن‌ها، دشت‌های سرسبز بشوی و / با قطره‌های خود کاخ ششدر دلدار را معطر کن / درودهای ما را به زیباروی گل‌اندام برسان....)

### ۲. ۵. ۱۰. وزن دو منظومه

وزن هر دو شعر در بحر رمل است. رودکی جوی مولیان را در بحر رمل مسدس محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) و ابراهیم راسکی نیز منظومه‌ی باگین بشکرد را در بحر رمل موسع مسدس (فاعلیاتن فاعلیاتن) سروده است.

### ۳. نتیجه‌گیری

منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد، از مهم‌ترین آثار منظوم ادبیات بلوچی مربوط به قرن سیزدهم هجری قمری است. ابراهیم راسکی این منظومه را به قصد برانگیختن سیدخان نارویی برای رفتن نزد همسر محبوبش که مدت‌ها از او دور بود، سرود. داستان سیدخان و همسرش و منظومه‌ی باگین بشکرد از جهات گوناگون شبیه حکایت برانگیختن امیرنصر سامانی به وسیله‌ی رودکی برای بازگشت به بخارا است. با تکیه بر روش‌های ادبیات تطبیقی می‌توان ارتباط میان این دو ماجرا و دو منظومه را دریافت. از آنجاکه بین حکایت امیرنصر سامانی و سروده‌ی رودکی با ماجرای سیدخان و فاطمه و منظومه‌ی باگین بشکرد، حدود هزار سال فاصله است و هر دو وقایعی تاریخی هستند که به نظم درآمده‌اند، بعید به نظر می‌رسد منظومه‌ی بلوچی از قصیده‌ی رودکی تأثیر گرفته باشد و به احتمال زیاد توارد است. ابراهیم راسکی و رودکی هر دو از شاعران بزرگ زمانه‌ی خود بوده‌اند و هر دو در دربار امیران تقرب داشته و از آن‌ها صله و پاداش می‌گرفته‌اند. هر دو با شعر سحرانگیز

خود سبب شدند تا امیرانی را از میان مجلس بزم، بدون درنگ به جایی گسیل کنند. منظومه‌ی باگین بشکرد از قصیده‌ی جوی مولیان مفصل‌تر است و توصیفات شاعرانه‌ی بیشتری دارد. هر دو شعر در بحر رمل هستند و در برخی از توصیفات تشابهاتی دارند؛ مانند خطاب قرار دادن «باد» در مصراع نخست، توصیف شهر مقصد و مسیر راه و اسبی که امیر بر آن سوار است.

### یادداشت‌ها

۱. متن منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد را آقای «طارق پسند» از نوادگان سراینده‌ی آن، در اختیار این جانب نهاده و اشعار بلوچی منقول در مقاله، برگرفته از این منظومه است.
۲. زیورهای طلایی روی بینی و همچنین بینی کشیده و باریک و بلند دلدار را به تاج هدهد مانند کرده است.
۳. «طناب‌تار» نوع یا مدلی از ساخت انگشتر بوده است.
۴. نوعی واحد وزن بوده است.

### منابع

- اخیانی جمیله. (۱۳۸۸). *بزم‌آرایی در منظومه‌های داستانی تا پایان قرن ششم*. تهران: سخن.
- ایمانیان، حسین. (۱۳۹۶). «دو چکامه‌ای که دو امیر را به وطن بازآورد». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱، صص ۴۴-۶۳.
- برقعی، محمد. (۱۳۳۶). *سازمان حکومت محلی بنت*. تهران: مازیار.
- تفضلی، احمد. (۱۳۶۷). «باربد یا پهلبد». *نامواره‌ی دکتر محمود افشار*. به‌کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار.
- جوانشیر، کریم. (۱۳۷۸). *رستنی‌های منطقه‌ی بشاگرد*. تهران: دانشگاه تهران.
- حافظ شیرازی. (۱۳۷۱). *دیوان غزلیات شمس‌الدین خواجه حافظ شیرازی*. به‌کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

۱۵۰ \_\_\_\_\_ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۴، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۴۰۱ (پیاپی ۵۳)

دهقانیان، جواد؛ ملاحی، عایشه. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون

مشیری و نزار قبانی». *ادبیات تطبیقی*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۸، صص ۸۹-۱۱۷.

ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۶). «شیوه‌های اجرایی اشعار محلی در ایران». *شعرپژوهی*، سال ۹،

شماره‌ی ۳، صص ۶۹-۹۲.

رودکی سمرقندی. (۱۳۹۹). *سروده‌های رودکی*. به‌کوشش و پژوهش علی رواقی، تهران:

فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۴). *گلگشت در شعر و اندیشه‌ی حافظ*. تهران: علمی.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). *با کاروان حله*. تهران: علمی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). *دفتر ایام*. تهران: علمی.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). *انواع ادبی*. تهران: فردوس.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۰). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۱، تهران: فردوس.

محمدبن‌منور. (۱۳۷۶). *اسرارالتوحید*. تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: آگاه.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۹). «درباره‌ی شعر و موسیقی». *هنر دینی*، شماره‌ی ۶، صص ۱۵-۴۶.

میرصادقی، میمنت. (۱۳۸۵). *واژه‌نامه‌ی هنر شاعری*. تهران: کتاب مهناز.

نظامی عروضی. (۱۳۳۱). *چهارمقاله*. به‌کوشش محمد معین، تهران: کتابفروشی زوار.

نظری‌منظم، هادی. (۱۳۸۹). «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش». *ادبیات*

*تطبیقی*، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۲، صص ۲۲۱-۲۳۷.